

Mitch Albom

پنج سال زمان

میچ آلبوم

ترجمه‌ی مریم اصغرپور

www.ketab.ir

Albom, Mitch

آلبوم، میچ، ۱۹۵۸ - م.

نکته‌بان زمان / میچ آلبوم؛ ترجمه‌ی مریم اصغریور.

تهران: پندار تابان، ۱۳۹۸.

ISBN: 978-622-6410-83-0

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The time keeper, 2012

عنوان اصلی:

داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.

اصغریور، مریم، ۱۳۵۷ - مترجم

۸۱۳/۵۶

PS۳۶۰۱

۱۳۹۸

۶۰۵۳۰۰۱

کتابخانه ملی ایران

Mitch Albom

نگهبان زمان

نویسنده: میچ آلبوم

مترجم: مریم اصغرپور

داستان: نغمه نقشین پور

صفحه: آرا: فریبا علیجانی

نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۹

تیراژ: ۶۰۰ جلد قیمت: ۵۶۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۰-۸۳-۰۰

کلیه حقوق محفوظ است.

تهران: خیابان انقلاب اسلامی، روبه روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۲۹۰

تلفن: ۶۶۴۰۴۵۳۲

Email: PendarTaban@gmail.com



پندارتابان

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۳	سراغ
۵۳	غار
۷۵	در میانه
۸۹	سقوط
۱۰۱	زمین
۱۲۱	شهر
۱۵۹	رها کردن
۱۷۳	شب سال نو
۱۸۷	سکون
۲۰۵	آینده
۲۳۹	کلام آخر

صدای تا با در غار نشسته است.

موهای بلند دارد، ریشش تا زانوهایش می‌رسد. دستش را زیر چانه‌اش گذاشته است.

چشم‌هایش را می‌بندد.
در حال گوش دادن به بزی است: صداها، صداها، بی‌پایانی که از حوضچه‌ای در گوشه‌ی غاری می‌آید.
این صداها، صدای مردم وی زمان هستند.
آن‌ها فقط یک چیز می‌خواهند:
زمان.

یکی از این صداها، صدای سارا لیمون^۱ است.

سارا نوجوانی در دوران ماست. او روی تختخوابش دراز کشیده است و به عکسی در گوشی موبایلش نگاه می‌کند: عکس پسری خوش‌حیا، و خیش‌تیپ با موهای قهوه‌ای‌رنگ.

قرار است امشب او را ببیند. امشب ساعت هشت و نیم. او با یخچان پیش خودش تکرار می‌کند هشت و نیم، هشت و نیم، و فکر می‌کند چه بپوشد. جین مشکی؟ تاپ آستین حلقه‌ای؟ نه. از فرم بازوهایش متنفر است. لباس آستین حلقه‌ای، نه.

سارا می‌گوید: «وقت بیشتری می‌خوام.»

1. Sarah Lemon

ویکتور دلامونت^۱ صاحب یکی دیگر از این صداهاست.

او که مرد هشتاد و چندساله‌ای ثروتمندی است همراه با همسرش در مطب دکتر نشسته است. تخت معاینه با ملحفه‌ی کاغذی سفید پوشانده شده است. دکتر با ملایمت صحبت می‌کند و می‌گوید: «کار زیادی از دستمون برنمی‌آد.» ماه‌ها درمان تأثیری نداشته است و تومورهای کلیه‌های او از بین نرفته‌اند. همسر ویکتور سعی می‌کند حرفی نزند، ولی صدا در گلویش می‌شکند. ویکتور که انگار همان احساس همسرش را دارد، گلویش را صاف می‌کند.

«گریس^۲ می‌خواد بیرسه ... چقدر وقت دارم؟»

کلمات او و همسرش، سارا، به آن غار دور دست و مرد ریشدار تنهایی که در آن نشسته است، می‌رسند. این مرد نگهبان زمان است.

شاید فکر کنید او یک افسانه است، یک شخصیت کارتونی روی کارت تبریک‌های سال نو - پیرمردی، نصف از دوران باستان، پیرتر از هرانسان دیگری روی این کره‌ی خاکی، که ساعت در دست دارد.

ولی نگهبان زمان، حقیقت دارد. روافع پیر نمی‌شود. زیرریش‌های نامرتب و موهایش که مثل آبشار روی شانه‌هایش ریخته‌اند و نشانه‌ی زندگی هستند نه مرگ، بدنی لاغر و پوستی بی‌چین و چروک، در کنار برابر چیزی که تحت فرمان اوست، ایمن هستند.

او در گذشته، پیش از آن‌که خداوند را عصبانی کند، مثل یک انسان مثل انسان‌های دیگر بود، انسانی که سرنوشتش، مُردن بعد از آن روزهای عمرش بود.

ولی حالا سرنوشت دیگری دارد: او به این غار تبعید شده است و باید به همه‌ی خواسته‌های اهل زمین برای داشتن چند دقیقه بیشتر، چند ساعت بیشتر، چند سال بیشتر، زمان بیشتر گوش کند.

1. Victor Delamonte

2. Grace

زمانی بسیار طولانی در این جا بوده و امیدش را از دست داده است؛ ولی برای همه ی ما، ساعتی بی صدا در گوشه‌ای تیک تاک می‌کند؛ و حتی برای او هم ساعتی در حال تیک تاک کردن است.
نگهبان زمان به زودی آزاد خواهد شد.
تا به زمین برگردد.
و آنچه را که شروع کرده، به پایان برساند.